

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در دوره قاجار

○ عبدالودود سپاهی*

۴۱

اشاره

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در دوره قاجار یکی از مسائل مهم تاریخ معاصر ایران است که کمتر بدان پرداخته شده است. بلوچستان از نخستین مناطق جنوبی ایران بود که در جریان رقابت کشورهای اروپایی بر سر کنترل و تسلط بر هندوستان، مورد توجه آنها قرار گرفت. در جریان این رقابت‌ها سرزمین‌های مجاور هندوستان به عنوان معابر دسترسی به آن سرزمین اهمیت خاصی یافت. انگلیسی‌ها که پس از سال‌ها مبارزه با رقیبان، توانسته بودند دست آنان را از هندوستان کوتاه نموده، کنترل تجارت و سیاست در هندوستان را به دست بگیرند، برای امنیت بخشیدن به سرحدات آن، مصمم بودند مناطق حایلی را در مرزهای شمال غربی هندوستان تشکیل دهند؛ و از این زمان است که سیاست استعماری انگلیسی‌ها در این ناحیه از ایران آغاز شد.

از جانب دیگر با تشکیل حکومت قاجار در ایران، شاهان این سلسله تلاش کردند مرزهای شرقی کشور را در سرزمین‌های ایرانی گسترش دهند. توجه همزمان انگلیسی‌ها و دولت قاجار به بلوچستان موجب تقابل سیاست آنان شد. در این مبارزه دیپلماسی فعال انگلستان در برابر سیاست منفعل قاجاری قرار گرفت و انگلیسی‌ها برای رسیدن به اهداف خود اقدامات وسیع و برنامه‌ریزی شده‌ای را انجام دادند و تلاش نمودند بلوچستان را به عنوان سنگ بنای سپر دفاعی هندوستان، از ایران جدا نمایند. در این مقاله کوشش شده است ادوار دخالت انگلیس در بلوچستان و شیوه‌ها و راهکارهای آنان در پیشبرد اهدافشان در بلوچستان مورد بررسی قرار گرفته و به واکنش‌های مردم بلوچستان در قبال آن توطئه‌ها پرداخته شود.

رقابت فرانسه و انگلستان در هند و آغاز سیاست انگلیس در بلوچستان

خطر حمله ناپلئون به هندوستان موجب توجه دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی^۱ به مناطق هم‌جوار هندوستان و راههایی شد که احتمال حمله ناپلئون از آن طریق وجود داشت. ناپلئون که در این سالها قصد حمله به هندوستان را داشت پس از ناکامی در اجرای نقشه خود با همکاری پل اول تزار روسیه، متوجه دربار ایران شد. انگلیسی‌ها از توجه ناپلئون به ایران به وحشت افتادند، زیرا در آن زمان گمان می‌رفت که ناپلئون پس از اشغال مصر در سوریه و ترکیه کنونی پیش رفته و از راه ایران (افغانستان و بلوچستان) به هند حمله نماید.^۲

در چنین شرایطی انگلیسی‌ها جان ملکم را به دربار ایران فرستادند و او پیمانی با دولت ایران بست که طبق آن، هر گاه ایران مورد حمله کشوری دیگر قرار گرفت، آنها مهمات جنگی لازم را به ایران برسانند.^۳ چون پس از شروع جنگ‌های ایران و روسیه، دولتمردان ایران به استناد معاهده یادشده، خواستار مساعدت انگلیسی‌ها شدند و آنها از کمک به ایران خودداری کردند، در چنین شرایطی دولت ایران متوجه فرانسه شد و پیمان فین‌کشتاین در ۴ مه ۱۸۰۷/۲۵ صفر ۱۲۲۲ق بین دو کشور به امضا رسید. ایران در این معاهده در برابر تعهدات فرانسه متعهد شد که هرگاه امپراطور فرانسه قصد نماید از راه خشکی قشونی را برای یورش به هند بفرستد، هرگونه امکاناتی برای آنها فراهم نماید.

۴۲

با اعزام ژنرال گاردان از جانب ناپلئون به ایران، حکومت بریتانیا در لندن که از تهدید فرانسوی‌ها به اندازه مقامات کلکته متوحش شده بود، به فعالیت پرداخت و نمایندگانی را به دربار ایران فرستاد. از جمله این مأموران سروان جان ملکم بود که او را به درجه سرتیپی ارتقاء دادند،^۴ اما از آنجایی که در این زمان رابطه ایران و فرانسه دوستانه بود، ملکم از جانب دولت ایران پذیرفته نشد.

خطر حمله ناپلئون از طریق ایران به هندوستان و پذیرفته نشدن ملکم موجب شد تا کمپانی هند شرقی و دولت انگلیس به شناسایی و بررسی سرزمین‌های هم‌جوار هندوستان در مرزهای شمال غربی این کشور بپردازند. یکی از این سرزمین‌ها بلوچستان بود. چنین بود که سیاست مداخله‌جویانه انگلیسی‌ها در این بخش از ایران آغاز شد و تا پایان قاجار به شکل‌های مختلفی ادامه یافت.

تلاش‌های انگلیسی‌ها برای شناسایی بلوچستان به طور رسمی هم‌زمان با سفر سوم جان ملکم به ایران در سال ۱۸۱۰م/۱۲۲۵ق آغاز شد. یکی از اهداف مأموریت ملکم کسب اطلاعات صحیح درباره سرزمین‌هایی بود که در شمال غربی هند قرار داشت. به دست آوردن اطلاعات از این نواحی از مدت‌ها پیش در هندوستان مورد علاقه بود و به خصوص در این زمان که تهاجم

به هند توسط دشمن اروپایی امکان داشت، چندین افسر مستعد برای این منظور همراه ملکم بودند. نخستین شخص از این گروه، سروان گرانت بود که مأموریت داشت درباره بخش غربی بلوچستان تحقیقاتی انجام و نتیجه را گزارش دهد.^۵

شناسایی بلوچستان فقط توسط خود انگلیسی‌ها انجام نگرفت، زیرا نقشه‌برداری و کسب اطلاعات دقیق در پاره‌ای نواحی برای اروپاییان ولو در لباس مبدل بسیار خطرناک یا از نظر سیاسی بسیار حساس به شمار می‌آمد؛ با این حال برای دفاع از هند چاره‌ای جز شناسایی و نقشه‌برداری از این قسمت‌ها نبود. طولی نکشید که برای حل این مشکل راه‌حل زیرکانه‌ای پیدا شد. شماری از هندیان را در فنون نقشه‌برداری آموزش دادند و در هیأت و لباس روحانیان مسلمان به این نواحی فرستادند. این افراد با به خطر انداختن جان خود و طی صدها فرسنگ، سرزمین‌هایی را که شناسایی نشده بود، مخفیانه نقشه‌برداری کردند.^۶

گرانت توانست طی مأموریت خود تمام سرزمین‌های بین خلیج گواتر^۷ و جاسک^۸ را شناسایی کند و راه ورود به بلوچستان را برای دیگر هم‌وطنان خود بگشاید.

از جمله دیگر مأموران سیاسی و نظامی هیأت سرجان ملکم، دو افسر انگلیسی در هندوستان، سروان چارلز کریستی و ستوان هنری پاتینجر بودند که مأمور شدند از راه خشکی استعداد طبیعی و اقتصادی و مناطق سوق‌الجیشی بلوچستان و بخش دیگری از ایران را ارزیابی کنند. پاتینجر و همکارش سفر خود را از بمبئی در سال ۱۸۱۰م/۱۲۲۵ق آغاز کردند و در لباس نمایندگان یک تاجر هندی برای خرید اسب به طرف شهر کلات که در آن زمان مرکز بلوچستان شرقی بود، حرکت کردند. پاتینجر در کتاب خود گزارش کاملی از شهر کلات آورده است. او در این شهر از یک واعظ کرمانی اطلاعاتی درباره بمپور^۹ و کیچ^{۱۰} کسب می‌کند. پاتینجر و همکارش از کلات به نوشکی که مرکز اتصال راه‌های بلوچستان و سیستان بود می‌روند و کریستی مأمور شناسایی سیستان می‌شود و پاتینجر مأموریتش را در بلوچستان ادامه می‌دهد. در نتیجه این مسافرت، اطلاعات فراوانی در مورد قبایل و رؤسای آنها، شمار جنگجویان تحت فرمان هر یک از قبایل و اوضاع طبیعی این سرزمین‌ها به دست آمد که موجب آشنایی اروپاییان با این بخش از ایران شد.^{۱۱}

ایران و گسترش مرزهای شرقی

با پایان یافتن جنگ‌های ایران و روسیه و با بسته شدن معاهده ترکمانچای در سال ۱۲۴۳ق/ ۱۸۲۸م دولتمردان ایران تصمیم گرفتند مرزهای شرقی ایران را به نواحی اصلی آن گسترش دهند، اما انگلیسی‌ها در این زمان تصور می‌کردند که «دولت ایران هر قدمی به سمت هندوستان برمی‌دارد،

به طور قطع به اشاره دولت روسیه است.^{۱۲}

از آنجایی که بعد از معاهده ترکمانچای دولت روسیه نفوذ زیادی در ایران به دست آورده بود، انگلیسی‌ها تصمیم ایران را به پیشروی در سرزمین‌های شرقی، زمینه‌سازی برای حضور روس‌ها در مرزهای هندوستان می‌دانستند، چرا که روسها در این زمان در آسیای مرکزی مشغول پیشروی بودند و انگلیسی‌ها عقیده داشتند که روس‌ها هیچ‌وقت از قدم‌هایی که به جلو برداشته‌اند، به عقب نخواهند نشست و سیاست جاه‌طلبی روسها، آنها را مدام به طرف جلو تشویق خواهد کرد. بنابراین انگلیسی‌ها در صدد ممانعت از پیشروی ایران به طرف شرق برآمدند که اولین مورد آن مسئله هرات بود.

خطر دیگری که در این زمان به نظر انگلیسی‌ها از جانب ایران متوجه هندوستان بود، اقدام ایرانیان در مقابل کمک‌خواهی ساکنان هندوستان بود، زیرا رفتار انگلیسی‌ها با سلاطین هند و ضبط اموال و اراضی آنها، تمام هندوستان را علیه انگلیس برانگیخته بود، اما آن قدرت و امکانات را نداشتند که بتوانند علیه سلطه آنها قیام کنند. از این رو چشم سکنه آن جا به راههای ایران و افغانستان متوجه بود، چنانکه هم‌زمان با مأموریت مهدی علی‌خان در سال ۱۲۱۴ق/۱۷۹۹م نماینده‌ای از جانب تپوسلطان از «بقایای سلاطین دکن» به دربار ایران آمد و از دولت ایران تقاضا کرد: «به دولت بهیة انگلیس سفارش رود که در ولایت دکن طمع و تصرف نکرده باشند و چنانچه سلاطین صفویه، ملوک قطب شاهیه دکن را رعایت و حمایت می‌فرمود، پادشاه ایران نیز جانب ایشان را مرعی دارد.»^{۱۳}

در همین زمان نماینده‌ای از جانب تالپورهای سند که از رویه تجاوزکارانه دولت انگلیس در شرق دچار اضطراب و خواهان حمایت و اتحاد با شاه بر ضد انگلیسی‌ها بودند به دربار ایران آمد،^{۱۴} اما سیاست انگلستان در این زمان چنان قوی و ضعف دولت ایران و ناآگاهی دولتمردان آن، چنان جدی بود که جوابی به این نمایندگان داده نشد. باید توجه داشت که امکان کمک‌خواهی مردم هندوستان از بلوچ‌ها نیز وجود داشت، زیرا قبلاً راجه‌های هند از بلوچ‌ها برای رهایی از حملات افغانها کمک خواسته بودند.^{۱۵}

با توجه به چنین اوضاعی و خطرهای فرضی برای هندوستان است که سیاست ایجاد کمربند حایل برای این سرزمین شکل می‌گیرد. تا ایجاد چنین منطقه امنی در اطراف هندوستان، سیاست اصلی انگلستان در این دوره متأثر از این اندیشه بود. سرانجام نتیجه این سیاست جدا شدن بخش‌های مهمی از ایران و شکل‌گیری مرزهای خاوری ایران به عنوان نخستین نمونه از خطوط مرزی جدید بود.

آنچه که در این زمان موجبات پیشبرد اهداف انگلیسی‌ها را تا حدودی فراهم می‌کرد، عدم

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در...

تسلط دولت مرکزی ایران و حضور کم‌رنگ دولت مرکزی تا دوره فتحعلیشاه بود. آنچه باعث شده بود که قاجارها با گذشت چند سال از تأسیس این سلسله نتوانند مرزهای شرقی ایران را تا بلوچستان گسترش دهند، چند عامل بود:

اول اینکه آقا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه چنان با مسائل دیگری درگیر و عمر حکومت او کوتاه بود که فرصت نیافت تا به شرق ایران توجه کند.

دوم این که با روی کار آمدن فتحعلی شاه و شروع جنگ‌های ایران و روسیه، تمام توجه دولت قاجار معطوف به جنگ با روس‌ها شد. بنابراین تا پایان دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه فرصت توجه به بلوچستان پدید نیامد. در فاصله بسته شدن پیمان گلستان و شروع دور دوم جنگ‌های ایران و روسیه، قاجارها فرصت توجه به بلوچستان را نیافتند. در این فاصله، درگیری با کشور عثمانی، شورش ترکمن‌های استرآباد، شورش برخی از سران طوایف خراسان و حمله حاکم بخارا به خراسان فرصت کافی برای توجه به بلوچستان باقی نگذاشت. حتی در سال ۱۲۴۶ق/۱۸۳۰م که عباس میرزا از یزد و کرمان بازدید کرد، فرصت توجه به سرزمین‌های مجاور این نواحی یعنی بلوچستان را نیافت، زیرا در کرمان بود که به او دستور حرکت به طرف خراسان داده شد تا به سرکوب شورش‌های آن حدود پردازد.^{۱۶}

انگلیسی‌ها از چنین اوضاعی برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های خود در بلوچستان استفاده کردند و توانستند در چنین شرایطی مأمورانی را در لباس مبدل به بلوچستان اعزام نمایند تا این منطقه را شناسایی کنند.

عدم تسلط دولت مرکزی ایران بر بلوچستان در آن دوره به معنی چشم‌پوشی دولتمردان بر این بخش از ایران نبود و گسترش نفوذ دولت مرکزی در این مناطق از جمله اهداف دولت ایران به شمار می‌آمد. این هدف را می‌توانیم در پاسخ فتحعلی شاه به زمان شاه حاکم افغان تشخیص دهیم، زیرا هنگامی که زمان شاه حاکم افغان نماینده‌ای نزد حاجی ابراهیم کلانتر صدراعظم ایران گسیل داشته، تقاضای واگذاری خراسان را نمود، شاه در جواب فرستاده زمان شاه دستور داد بنویسند: «عزم همایونی این بوده است که حدود جنوب شرقی ایران را به وضعی که در زمان پادشاهی صفوی بوده است برگرداند.»^{۱۷} و این تهدید چندان بی‌اساس نبود، زیرا فتحعلی شاه دستورهایی برای آمادگی نیروهای دولتی جهت انجام این مأموریت صادر کرده بود.

با توجه به پاسخی که فتحعلی شاه در مقابل امیر افغان نوشت، پیداست که شاه قصد داشته است، حدود قلمرو ایران را به نزدیکی رود سند برساند، اما شروع جنگ با روسیه و گرفتاری نیروهای ایران در نواحی شمال، برای چندین سال مانع از تحقق این هدف گردید و در نتیجه بلوچستان تا اواخر پادشاهی فتحعلی شاه و اوایل سلطنت محمدشاه استقلال داخلی خود را حفظ نمود.

نخستین حضور حاکمیت قاجاری در بلوچستان

آنچه در منابع داخلی در مورد نخستین حضور قاجارها در بلوچستان موجود است متفاوت با گزارش‌های مأموران انگلیسی است. انگلیسی‌ها که اصلی‌ترین هدف آنها در بلوچستان زمینه‌سازی برای جدایی این بخش از ایران بود در گزارش‌های خود نوشته بودند: «نه تنها در بمپور از قدرت و نفوذ شاه اثری نیست بلکه در مکران که منتها نقطه غربی است هیچ نشانه‌ای از قدرت شاه وجود ندارد»^{۱۸}

کاپیتان گرانت اولین انگلیسی که در سال ۱۸۰۹م/۱۲۲۴ق وارد بلوچستان شد و از قسمت‌های غربی مکران عبور نمود، درباره بلوچستان چنین نوشته است: «آن مملکت به کلی از ایران جدا بود»^{۱۹} پیداست که چنین گزارش‌هایی با هدف زمینه‌سازی جدایی این بخش از ایران از خاک اصلی بود.

مهم‌ترین منبعی که به چگونگی گسترش قدرت قاجارها در بلوچستان پرداخته است «رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان» است.^{۲۰} با توجه به گزارش‌های این منبع ارزشمند، ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، حاکم کرمان در سال ۱۲۱۹ق با آماده کردن سپاهی، فرماندهی آن را به ابوالقاسم خان گروسی داد و او تا نزدیکی بمپور رفته و از «بعضی دهات و ایلات آنجا شتر و گوسفند زیادی غارت کرد و پنجاه شصت نفر از پسر و دختر از بلوچیه اسیر نمود و به بندگی به شهر کرمان خدمت ابراهیم‌خان فرستاد»^{۲۱} این حملات تا دو سال دیگر نیز ادامه یافت.

۴۶

حملات اولیه قاجارها به بلوچستان برای گشودن این بخش از ایران که بعد از نادرشاه یک دوره خودمختاری را تجربه می‌کرد، غارت‌هایی بیش نبود. نتیجه حملات سالهای ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۱ق اسارت گروهی از مردم بی‌پناه و غارت اموال آنها بود. مهم‌ترین نتیجه این حملات ایجاد جو وحشت و بدبینی در بلوچستان نسبت به حکومت مرکزی بود.

اما در شرایطی که برخورد خشن قاجارها، موجب نارضایتی مردم این بخش از ایران شده بود و انتظار می‌رفت که چنین اوضاعی موجب پیشبرد اهداف انگلیسی‌ها در بلوچستان شود، هیچ‌یک از سرداران بلوچ حاضر نبودند با ترجیح منافع شخصی بر منافع ملی با انگلیسی‌ها در این زمینه همکاری نمایند؛ و از این جا بود که برنامه‌های انگلیسی‌ها برای پیشبرد مقاصدشان در جریانی دیگر خلاصه شد و آن تحریک آقاخان محلاتی برای جدایی بلوچستان و کرمان از ایران بود.

شورش آقاخان محلاتی و گسترش آن در بلوچستان

محمدشاه در اولین سال سلطنت خود (۱۲۵۰) آقاخان اسماعیلی مذهب را به حکومت کرمان منصوب کرد و در سال ۱۲۵۲ طی فرمانی به او دستور داد «به سمت کیچ و مکران و سیستان حرکت

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در...

کند و آن بلاد را مفتوح نماید»^{۲۲} آقاخان در اجرای دستور شاه، برادرش ابوالحسن خان را مأمور فتح بمپور و بلوچستان نمود.^{۲۳} پس از برکناری و قتل قائم مقام و به قدرت رسیدن حاج میرزا آقاسی، آقاخان معزول شد.^{۲۴}

الف. پیشروی ایران به سوی هرات و تحریک آقاخان

پس از بسته شدن معاهده ترکمانچای در شعبان ۱۲۴۳ق/فوریه ۱۸۲۸م نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه در ایران افزایش یافت و روس‌ها در این زمینه از انگلیسی‌ها پیش افتادند. افزایش نفوذ روسیه در ایران موجب نگرانی انگلیسی‌ها شد، زیرا آنها نفوذ روسیه را در ایران قدمی جهت نزدیک شدن به هندوستان می‌پنداشتند.

به دنبال تصمیم دولتمردان ایران به پیشروی در بخش‌های شرقی کشور از جمله هرات و بلوچستان پالمرستون وزیر خارجه انگلستان، در سال ۱۸۳۵م/۱۲۵۳ق به الیسون وزیرمختار انگلیس در ایران دستور داد که به پادشاه جدید ایران (محمدشاه) بگوید راضی نشود که اقدامات او منجر به جنگ با افغانستان گردد.^{۲۵}

محمدشاه که علی‌رغم درخواست انگلیسی‌ها هرات را به محاصره گرفته بود در اثر تهدیدهای آنها و تصرف جزیره خارک، به ناچار دست از محاصره هرات کشید و در جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ق به تهران بازگشت.

دولت انگلیس و کارگزاران حکومت هندوستان بعد از رفع محاصره هرات، رابطه سیاسی خود را با ایران قطع کردند، اما با پایان دادن به ارتباطات رسمی جاسوس‌های انگلیسی در لباس‌های مختلف در ایران به فعالیت پرداختند و برای این که دولت ایران دوباره فرصت پیشروی در مرزهای شرقی را نداشته باشد، موجبات شورش‌ها و طغیان‌هایی را در ایران فراهم نمودند که سال‌ها ادامه داشت. از جمله این اقدامات حمایت انگلیسی‌ها از آقاخان و تحریک او به فعالیت‌هایی برای جدایی بلوچستان از ایران بود.

ب. آغاز شورش آقاخان

آقاخان با جعل چند فرمان حکومتی^{۲۶} به نام محمدشاه به طرف کرمان حرکت کرد. هنگامی که آقاخان وارد کرمان شد، عوامل انگلیس در کرمان و بلوچستان جمعی از سواران سیستانی و بلوچ و افغان را به هواخواهی او گرد آورده بودند. تعداد این نیروها را چهار هزار نفر نوشته‌اند. این مرحله از شورش آقاخان با اعزام حبیب‌الله خان امیر توپخانه سرکوب شد. بعد از در هم شکسته شدن شورش، آقاخان از بلوچستان به سوی قندهار فرار کرد.

این بار انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند در جایی دیگر از او استفاده نمایند. بنا شد آقاخان با حمایت آنها هرات را تصرف کرده، در آنجا ساکن شود، تا بخش دیگری از سپر دفاعی هند ساخته شود؛ هر چند که تلاش انگلیسی‌ها نخستین بار برای انجام این هدف در بلوچستان با شکست مواجه شده بود.

زمانی که انگلیسی‌ها می‌خواستند، هرات را به وسیله آقاخان جدا کنند، خبر حوادث کابل و قیام مردم افغان علیه انگلیسی‌ها به آقاخان رسید و چنین بود که «تقدیر مخالف تدبیر آمد و خلل فاحشی در احوال صاحبان انگریز [انگلیس] ظاهر شد.»^{۲۷}

پس از این ماجرا انگلیسی‌ها مجدداً به آقاخان مأموریت دادند بار دیگر تلاش خود را برای جدایی بلوچستان انجام دهد. این بار او برادر خود محمدباقرخان را با تجهیزات کامل، روانه بلوچستان نمود (۱۲۶۱ق/۱۸۴۴م).

اما آنچه این بار موجب شکست آقاخان در دومین تلاشش برای جدایی بلوچستان شد، مسئله‌ای نبود مگر همکاری بلوچ‌ها با نیروهای دولتی و تحریک عده‌ای از سرداران ناحیه سرحد بلوچستان توسط دولت در حمله به مناطقی که در دست برادران و طرفداران آقاخان بود.^{۲۸} آقاخان نیز یکی از علل ناکامی برادرانش را «نفاق خوانین بلوچیه و نوکرها بعد از اقتدار و تحریک نمودن بعضی از سالارهای سرحد» می‌داند.^{۲۹}

در آخرین سال سلطنت محمدشاه (۱۲۶۳ق/۱۸۴۶م) انگلیسی‌ها تلاش کردند با ترفند پایه‌گذاری فرقه‌ای جدید، آقاخان را مأمور بلوچستان نمایند به همین منظور به کلنل استوارت رئیس سازمان جاسوسی انگلیس در هند دستور داده شد که هر چه زودتر عده‌ای را به دور آقاخان جمع کند و مقدمات کار را فراهم نماید؛ فرقه‌ای که خود آقاخان نیز مطالب زیادی درباره آن نمی‌دانست.^{۳۰}

این بار، این برنامه انگلیسی‌ها با مخالفت حاجی میرزا آقاسی صدراعظم در برابر درخواست شیل وزیرمختار انگلیس مبنی بر اجازه ورود آقاخان به ایران، ناکام شد. حاجی میرزا آقاسی در جواب شیل نوشته بود: «در صورتی که از راه فارس یا عتبات عالیات یا از راه کرمانشاه با عیال خود بخواهد به محلات بیاید و در خانه بنشیند کسی با او حرفی ندارد.»^{۳۱}

بی‌تردید، علت اصلی حمایت انگلیسی‌ها از آقاخان استفاده از او برای گذاشتن نخستین سنگ بنای کمربند حفاظتی هند بود. انگلیسی‌ها که از سال‌ها قبل، اجرای چنین نقشه‌ای را دنبال می‌کردند، جدایی بلوچستان و واگذاری حکومت این ناحیه را به آقاخان، نقطه شروع مناسبی برای ایجاد کمربند حفاظتی هندوستان می‌دیدند و عدم تسلط دولت مرکزی بر بلوچستان، آنها را به انجام موفقیت‌آمیز این نقشه امیدوار می‌کرد.

سیاست انگلیسی‌ها در بلوچستان در دوره ناصرالدین شاه

با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و توجه دولت مرکزی به بلوچستان، سرداران و حاکمان نواحی مختلف این ناحیه داوطلبانه اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام نمودند. انگلیسی‌ها که تحولات این بخش از ایران را زیر نظر داشتند، نگران شدند، زیرا با گسترش مرزهای شرقی ایران، ایران و همچنین روسیه را چند قدم نزدیک‌تر به هند می‌دیدند.

با توجه به چنین اوضاعی، دولت انگلیس در سال ۱۲۷۰ق/۱۸۵۳م به منظور جلوگیری از گسترش نفوذ بیشتر ایران بر بلوچستان مأمورانی را از سند به بلوچستان اعزام کرد. جاسوسان انگلیسی مردم بلوچستان را تحریک به شورش علیه ایران نموده و به مردم این ناحیه قول دادند در صورت حمله دولت ایران به آنها «هر نوع اعانت پولی که بخواهید ما از شما کرده و سرب و باروت و تنخواه در خفیه خواهیم داد».^{۳۳}

مأموران انگلیسی با دامن زدن به حوادثی از جمله فاجعه بمپور^{۳۳} که در زمان محمدشاه روی داده بود، به مردم بلوچستان، اعلام کرده بودند که هدف دولت انگلیس «آسودگی و رفاهیت جمیع خلق‌الله است و هرگز ظلم و ستم نزد ما یافت نمی‌شود و هرگاه دولت ایران قدری از حالا قوی‌تر شود، همه شما را کشته و زن و بچه شما را اسیر کرده و شما را نابود خواهد ساخت».^{۳۴}

انگلیسی‌ها در این سالها سعی می‌کردند با ایجاد جو بدبینی در میان مردم بلوچستان، آنها را به شورش علیه دولت مرکزی وادارند. ولی اقدامات آنها در این زمان هم به نتیجه‌ای نرسید، زیرا هیچ‌یک از مردم بلوچستان و سرداران بلوچ به این پیشنهاد انگلیسی‌ها توجهی نکردند و حاضر به همکاری با دولت بیگانه انگلیس علیه آب و خاک خود نشدند.

معاهده پاریس (۱۸۵۷م/۱۲۷۳ق) و ارتباط آن با بلوچستان

به دنبال تحولاتی که در سال ۱۲۷۲ق در شرق ایران روی داد و درخواست کمک محمد یوسف‌خان درانی حاکم شهر هرات از حسام‌السلطنه فرمانفرمای خراسان در برابر حملات دوست محمدخان امیر کابل، حاکم خراسان به همراه حسینعلی میرزا فرمانفرما توانست هرات را گشوده و به نام ناصرالدین شاه در این شهر خطبه بخواند. سقوط هرات انگلیسی‌ها را به وحشت انداخت، زیرا علاوه بر اینکه آنها با سقوط این شهر مرزهای هند را در خطر می‌دیدند، در این زمان مقدمات یک شورش بزرگ در هند علیه انگلیسی‌ها آماده می‌شد. بنابراین اقدام به تصرف جزیره خارک، کرانه‌های بوشهر و محمره (خرمشهر) نمودند و با این کار دولت ایران را مجبور به انعقاد معاهده پاریس کردند که طی آن بخشی از شرق ایران با عنوان افغانستان به طور رسمی از خاک اصلی ایران جدا شد.

با بسته شدن این پیمان راه برای جدایی بخشی دیگری از شرق ایران یعنی بلوچستان و کامل شدن منطقه حایل هندوستان باز شد.

شورش هند و تصمیم دولت انگلیس برای کشیدن خطوط تلگراف از خاک ایران

به هنگام شورش بزرگ مردم هندوستان در سال ۱۸۵۷م/۱۲۷۴ق، ضرورت ایجاد ارتباط تلگرافی با هندوستان برای دولتمردان انگلیس آشکار شد، زیرا در این زمان ارسال و دریافت یک پیغام بین هند و انگلیس نزدیک به سه ماه طول می‌کشید. چنین بود که انگلیسی‌ها توانستند امتیاز کشیدن خطوط تلگرافی را در سال ۱۲۷۹ق/۱۸۶۲م با دولت ایران به امضا رسانند. بعد از کسب این امتیاز وزارت خارجه بریتانیا به دولتمردان انگلیسی توصیه کرد که چند هزار لیره به منظور اهداء به شاه ایران و وزیران و مأمورانی که به عقد قرارداد کمک کرده‌اند، فراهم آورد و بدین ترتیب «از خدمت بزرگ دولتمردان ایران به ملت بریتانیا به ویژه حکومت هندوستان» قدردانی شود.^{۳۵}

محمود محمود مؤلف کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده، در مورد اهمیت کشیدن خطوط تلگراف انگلیس در ایران نوشته است «رشته سیم تلگراف» با رشته سیاست انگلیس در ایران مربوط می‌باشد. چرا که از هر محلی که سیم تلگراف عبور می‌کرد، نفوذ دولت انگلیس بر آنجا برقرار می‌شد.^{۳۶}

با کشیده شدن سیم‌های تلگراف، سواحل ایران از ارون‌درود تا بلوچستان که دارای اهمیت استراتژیک بود و یکی از راههایی به شمار می‌رفت که روس‌ها برای دسترسی به آب‌های آزاد و رقابت با انگلیسی‌ها در نظر داشتند، با شبکه تلگرافی، تحت نظارت و کنترل انگلیسی‌ها قرار می‌گرفت.

به هنگام شروع به کار انگلیسی‌ها در مناطق ساحلی بلوچستان برای احداث خط تلگراف، ابراهیم‌خان سرهنگ حاکم بم و بلوچستان، مأموران انگلیسی را که مشغول کشیدن خطوط تلگرافی بودند تهدید کرد و افراد ایل رند^{۳۷} بلوچ را تحریک کرد تا منطقه را ناامن سازند.^{۳۸} در چنین اوضاعی بود که وزیرمختار انگلیس، تامسون در دیدار با میرزا مهدی خان نماینده وزارت خارجه ایران درخواست کرد که «حکمی به ابراهیم خان سرهنگ نوشته شود که متعرض نباشد که مایه زحمت و معطلی گماشتگان این کشور بشود.»^{۳۹}

با شروع به کار مأموران انگلیسی برای کشیدن خطوط تلگرافی، مسئله حقوق دولت ایران در جنوب بلوچستان به طور رسمی مطرح شد و دولت ایران به سفیر انگلیس در تهران اعلام نمود: «اگر قبل از قرارداد شرایط لازم گماشتگان دولت انگلیس بخواهند اسباب کشیدن آن را در خشکی

خاک این دولت فراهم آورند، حکام و سردمداران این دولت حق ممانعت خواهند داشت و اولیای دولت علیه هم، رفتار آنها را تصدیق خواهند نمود.»^{۴۰}

اصرار ایران بر حفظ حقوق خود در بلوچستان، دست‌آویز مناسبی بود برای انگلیسی‌ها در جهت جدایی بخش‌هایی از بلوچستان. بنابراین در چنین شرایطی کمیسیون مشترکی بین ایران و خان‌نشین کلات که بر بخش‌های شرقی بلوچستان حکومت داشت به حکمیت انگلیس تشکیل گردید. قبل از بیان وقایع و رویدادهایی که در جریان تشکیل این کمیسیون روی داد لازم است، زمینه‌های تشکیل این کمیسیون بیان شود.

زمینه‌های تشکیل کمیسیون اول مرزی بلوچستان

الف. گسترش حاکمیت ایران در شرق و نگرانی انگلیسی‌ها

کشیدن خطوط تلگراف از بلوچستان و نادیده گرفتن حقوق ایران در این منطقه موجب گردید دولتمردان تصمیم به گسترش دایره نفوذ خود در بلوچستان بگیرند. با پیشروی نیروهای ایران در شرق کشور، تامسون وزیرمختار دولت انگلیس در دیدار با مستوفی الممالک در مورد توجه نیروهای ایران به بلوچستان گفته بود: «اگر واقع شود خلاف رضای انگلیس و اگر نشود موجب امتنان آن دولت خواهد بود.»^{۴۱} در چنین شرایطی وقتی در مارس ۱۸۶۹م/۱۲۸۵ق ایران به سوی کلات پیشروی کرد، نایب‌السلطنه هندوستان و حکمران بمبئی از چارلز الیسون خواستند که در این کار دخالت کند. میرزا سعیدخان وزیر خارجه طی یادداشتی توضیح داد که سرزمین‌های مورد بحث پیوسته جزو خاک ایران بوده‌اند و دولت می‌خواهد دوباره در آنجا نظم برقرار کند.^{۴۲}

ب. فتوحات روس‌ها در آسیای مرکزی و به خطر افتادن امنیت هندوستان

پیشروی سریع روس‌ها به سوی هند، در زمان الکساندر دوم، مایه وحشت انگلیسی‌ها شد و در نظر آنان حتی وسیع‌ترین کویرها و بلندترین کوهها و ژرف‌ترین دریاها برای نگرهبانی هند ارزشمندترین مستعمره آنها کافی نبود، زیرا از زمان نقشه ناپلئون برای حمله به هند، ترس و بدگمانی اسباب وسوسه و خیال انگلیسی‌ها شده بود، اما خطر روسیه برای هند جنبه پایدار و مداوم داشت، چرا که روسیه خیلی بیشتر به هندوستان نزدیک بود و با ممالک همسایه آن امپراتوری مرزهای مشترک داشت و یکی از این همسایه‌ها ایران بود.

به دنبال پیروزی‌های نظامی روسیه در دور دوم جنگ‌هایش با ایران، بر نفوذ سیاسی-اقتصادی آن کشور در ایران افزوده شد و روس‌ها بعد از عهدنامه ترکمانچای توانستند کاملاً در امور ایران دخالت کنند. در این سالها سیاست روس‌ها در ایران تغییر کرده و دیگر از ایران برای تهدید مستقیم

هند استفاده نمی‌کردند، بلکه قصد داشتند به تدریج تسلط اقتصادی خود را بر ایران تثبیت کنند و از این راه خود را به تدریج به سواحل اقیانوس هند نزدیک کرده، از آنجا به عنوان مبدأ صدور کالاهای تجاری امپراتوری روسیه و رقابت با انگلستان و تهدید هندوستان استفاده نمایند.^{۴۳}

در چنین شرایطی و بر اثر فشارها و اصرار انگلیسی‌ها دولت ایران موافقت کرد خطوط مرزی در شرق ایران را تعیین نماید. به همین منظور گلد اسمید از طرف دولت انگلستان، حرکت نمود و دستور داشت به تهران برود و سپس به همراه کمیسر دولت ایران عازم سیستان گردد و در آنجا با معاینه محل و رسیدگی به ادعاهای طرفین اظهار عقیده نموده، رأی بدهد و حدود و سرحدی را معین نماید تا برای دولت ایران و افغانستان حدود دائمی شناخته شود.^{۴۴}

درخواست امیر افغان شیرعلی خان مبنی بر مداخله بریتانیا در اختلافات مرزی با ایران فرصت مناسبی برای حکومت هند بود تا خط مرزی بلوچستان را که مدت‌ها در پی تعیین آن بودند نیز مشخص کنند.^{۴۵}

از طرف دولت ایران میرزا معصوم خان انصاری به عنوان رئیس کمیسیون مرزی انتخاب شد و نمایندگان ایران و انگلیس برای تعیین مرز سیستان از تهران حرکت کردند.

در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۲۸۷ق میرزا معصوم خان از اصفهان نامه‌ای به وزیر خارجه ایران، میرزا سعیدخان فرستاد. او در این نامه نوشته بود: «مأمور مخصوص دولت انگلیس در رفتن به سیستان مضایقه می‌کند و فقط منظورش رفتن به بلوچستان است.»^{۴۶}

اختلاف نظر بین نماینده ایران و انگلستان ادامه یافت و سرانجام بعد از مکاتبات مکرر نماینده ایران، در شوال ۱۲۸۷ق به او جواب داده شد که می‌تواند قبل از تعیین حدود سیستان به همراه گلد اسمید، حدود بلوچستان را تعیین نماید. گلد اسمید که در جریان کشیدن خطوط تلگراف از جنوب بلوچستان در سال ۱۲۷۹ق اطلاعات کاملی از بلوچستان به دست آورده بود، توانست از این اطلاعات به سود دولت هند انگلیس در جریان کمیسیون مرزی استفاده نماید.

در جریان تشکیل کمیسیون اول مرزی، دولت ایران متوجه نقش سرداران بلوچ در تعیین مرز و حفظ حقوق ملکی ایران در بلوچستان گردید و این در حالی بود که از سال‌ها قبل، انگلیسی‌ها فعالیت‌هایی برای جلب سرداران بلوچ به سوی خود آغاز کرده بودند که موفقیت‌آمیز نبود. از طرف دیگر نارضایتی از عملکرد و سیاست‌های دولت قاجار به حدی بود که احتمال از دست رفتن بخش‌های وسیعی از بلوچستان وجود داشت، زیرا با اظهار تمایل سرداران بلوچ به دولت هند انگلیس، بهانه‌ای به دست انگلیسی‌ها می‌افتاد تا آن نواحی را جزو قلمروی خان کلات به شمار آورند. در توصیه نامه‌ای که گلد اسمید از طرف دولت هند انگلیس همراه داشت، یکی از مسائلی که به نظر انگلیسی‌ها در تعیین حدود مرزی نقش زیادی داشت اقرار سرداران نواحی مورد

اختلاف به پذیرش و اطاعت از دولت ایران و یا خان کلات بود.^{۴۷}

انگلیسی‌ها در چنین شرایطی از هرگونه اقدامی برای متمایل ساختن مردم بلوچستان و حاکمان بخش‌های مختلف آن خودداری نمی‌کردند. گلداسمید زمانی که برای شروع به کار در تعیین حدود مرزی به طرف بمپور حرکت می‌کرد در بین راه به بلوچی برخورد که پای او شکسته شده بود. به دستور گلداسمید آن شخص مصدوم را به بمپور آوردند و او به پزشک انگلیسی همراه هیأت خود دستور داد که «پای او را بسته و چاق نماید» و در همان روزهایی که در بمپور بود برای «نمایش انسانیت و مهربانی ملت انگلیس» بندبازی را برای انجام عملیات نمایشی در میدان اصلی بمپور خواسته بود و همان روز آن شخص پا شکسته را جلوی چادر خود بر روی تختی جا داده و بالین سفیدی زیر سرش گذاشت به ملاحظه اینکه شاید همه مردم او را نبینند و ریسمان بازی بی‌ثمر بماند خود پیش مصدوم رفت و پای مصدوم را باز کرد و شروع به مداوای آن کرد، «حال بندگان جنابعالی تصور فرمایند خود این عمل در انظار مردم بلوچ به حد پایه مستحسن و غریبه و تا چه اندازه از مردم جلب قلوب می‌کند.»^{۴۸} بسیار جالب است در شهری که مردم هنوز جنایت امیر توپخانه را فراموش نکرده بودند انگلیسی‌ها چگونه به جلب قلوب مردم می‌پرداختند.

۵۳

انگلیسی‌ها برای جلب سرداران بلوچ ایرانی عده‌ای از سرداران معروف ناحیه کلات را با خود به بمپور آورده بودند.^{۴۹} گلداسمید می‌خواست از رابطه دوستانه و پیوندهای خانوادگی سرداران بلوچستان ایران و خانه‌نشین کلات استفاده کند و با متمایل ساختن سرداران بلوچ تحت حاکمیت ایران، بخش بیشتری از خاک ایران را در بلوچستان جدا نموده و به خان کلات واگذار نماید.

میرزا معصوم خان نیز قصد داشت با همراه بردن سرداران بلوچ تحت حاکمیت ایران به گوادر و ایجاد زمینه برای ملاقات بین آنها، وسیله جلب حاکمان آن نواحی را به ایران فراهم نماید. گلداسمید که بر این امر واقف بود به نماینده ایران اجازه نداد به همراه سرداران بلوچ وارد گوادر شود، زیرا به نظر او ممکن بود سرداران آن بخش از بلوچستان در نتیجه ملاقات با سرداران بلوچ ایرانی به حکومت ایران مایل شوند.^{۵۰}

وحشت انگلیسی‌ها از سرداران و خوانین بلوچ به حدی بود که گلداسمید در یکی از نامه‌هایش به میرزا معصوم خان تأکید کرده بود که «خوانین با اطلاع بلوچستان» و ابراهیم خان سرتیپ حاکم بم و بلوچستان، نباید به همراه میرزا معصوم خان به منطقه پیشین که او به عنوان یکی از محل‌های مذاکره تعیین کرده بود، بیایند.^{۵۱}

نماینده انگلیس در کمیسیون اول مرزی، از آمدن سرداران بلوچ و ابراهیم خان به گوادر^{۵۲} که به نظر انگلیسی‌ها قلمروی خان کلات بود، وحشت داشت، زیرا علاوه بر احتمال اقدام نظامی این سرداران، امکان داشت که سرداران قلمرو خان کلات در دیدار با دیگر سرداران بلوچ به جانب

ایران متمایل شوند. در چنین شرایطی بود که گلداسمید در نامه‌ای به الیسون وزیرمختار انگلیس در ایران از او خواست از اولیای دولت ایران خواهش نماید که «بلادرنگ احکامات موکد صادر شود تا ابراهیم خان با قشون ایرانی از بمپور به سوی سرحد حالیه حرکت نکند و حکم بدهند که مأمور ایران فقط با عملجات شخصی خودش به گوادر برای گفتگو با من بیاید.»^{۵۳}

در مقابل میرزا معصوم خان نماینده کشورمان در این کمیسیون طی نامه محرمانه‌ای که برای وزارت امور خارجه ارسال کرد، با توجه به اعلام آمادگی سرداران بلوچ برای دفاع از حدود قلمرو ایران و حفظ حقوق ایران در بلوچستان، نوشت: «به اندک توجهی از طرف دولت تمام بلوچستان به تصرف ایران درخواهد آمد.»^{۵۴}

نمونه‌های دیگری از وطن‌خواهی و میهن‌دوستی مردم بلوچستان را در این وقایع می‌بینیم؛ از جمله: هنگامی که که میرزا معصوم خان برای انجام مأموریت حدود مرزی به بمپور آمده بود، آزادخان خاران^{۵۵}، بلوچ خان برادرزاده خود را همراه با عده‌ای از سرداران ناحیه خاران، نزد او فرستاده بود تا بدین وسیله اطاعت خود را از دولت ایران اعلام نماید. نمایندگان آزادخان در دیدار با میرزا معصوم خان گفته بودند که «خدادادخان (حاکم کلات) مثل ما یکی از نوکران دولت ایران است و کلات را مرحوم نادرشاه (افشار) در عوض خدمات اجداد او به آنها تیول مرحمت فرموده، چنانچه پنجگور^{۵۶} را به اسلاف ما محل موجب مقرر دانسته و به موجب این رقم نادر سالها در دست ما بود.»^{۵۷} بلوچخان سواد دستور نادرشاه را برای نماینده ایران به همراه آورده بود و او نیز این رقم نادری را برای وزیر خارجه ارسال داشت.

۵۴

نماینده حاکم خاران همچنین در این مأموریت به میرزا معصوم خان و ابراهیم خان اعلام داشته بود، اگر وکیل‌الملک^{۵۸} اجازه بدهد «و اگر بخواهد صدق دعوت و غیرت فردیت من و طایفه مرا نسبت به سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی به رأی‌العین مشاهده نماید اجازه بدهند در فاصله چند روز کیچ را از لشکر و توپ خدادادخان خالی و به دست گماشتگان ایشان بسپارد.»^{۵۹}

ابراهیم خان حاکم بلوچستان عقیده داشت «از جانب دولت ایران مرحمتی در حق سردار آزادخان می‌ذول شود و او به جان و مال خدمتگزاری دولت علیه ایران را قبول می‌کند و چون صاحب ایل بزرگ و طایفه دلیر و جنگجو است در فقره سیستان هم به خدمت دولت قوی شوکت درمی‌آید.»^{۶۰}

علاوه بر آزادخان، هنگامی که میرزا معصوم خان به دستور میرزا سعیدخان مأمور شد به گوادر برود، در این شهر یکی از سرداران بلوچ از طرف خود نماینده‌ای نزد میرزا معصوم خان فرستاده بود و نماینده این سردار به میرزا معصوم خان گفته بود: «مأمور کلات سردار فقیر محمدخان^{۶۱} متتهای آرزو دارد که شما را ببیند و درد دلی از انگلیس با شما داشته باشد ولی هاریسن^{۶۲} صاحب مأمور کلات شب و روز مواظب و نمی‌گذارد و به جناب ختمی مآب صد قسم که ما را هاریسن صاحب به گوادر

آورده و ابراهیم خان سرتیپ می‌داند که من یکی از چاکران شاه ایرانم و اگر تمپ و بلیده به دست انگلیسی‌ها افتاد یقیناً خود و اقوام من به بمپور رفته رعیتی دولت علیه را اختیار خواهیم کرد.»^{۶۳} این سردار بلوچ همچنین گفته بود «جنرال گولداسمید ... در کوچ و باهه مردم را به خود رام می‌کند که به مقام تبعیت خان کلات برآیند.»^{۶۴}

دلبستگی بلوچ‌هایی که در قلمروی خان کلات سکونت داشتند به ایران به حدی بود که بعد از مأموریت گلداسمید و میرزا معصوم خان، پنج نفر سواره‌نظام با لباس و اسلحه و ملزومات نظامی از کلات فرار کرده و به کرمان آمدند تا به این وسیله اعتراض خود را به دخالت انگلیسی‌ها در تقسیم بلوچستان نشان دهند.^{۶۵}

به هر حال با تمام آمادگی مردم بلوچستان برای حفاظت از حقوق حقه ایران در بلوچستان متأسفانه دولتمردان آن دوره از این فرصت مناسب برای حفظ حقوق کشورمان استفاده نکردند و به ندای آنها که ریشه در وطن‌دوستی و هویت ایرانی آنها داشت، پاسخ مثبتی داده نشد.

سرانجام با همه ایستادگی‌های مردم بلوچستان و میرزا معصوم‌خان و تلاش‌های ابراهیم خان سعدالدوله حاکم بم و بلوچستان در مقابل تحریکات و فزون‌طلبی‌های انگلیسی‌ها، در هفتم ذی‌الحجه ۱۲۸۷ از جانب وزیر امور خارجه به میرزا معصوم خان ابلاغ شد که «به من حکم شد که به شما اطلاع بدهم که در امر ملاحظه کردن مکان‌های نزدیک سرحد در امر جستجو نمودن و خبر گرفتن به رضای جنرال گلداسمید عمل نمایید.»^{۶۶} و در ادامه از نماینده ایران خواسته بود که نقشه‌ای از نواحی مورد اختلاف تهیه کرده و به تهران بیاورد و مأمور کلات را در هیأت مرزی بپذیرد و به همراه خود افراد مسلح غیر ضرور نبرد. و چنین بود که با همه این تلاش‌ها، دولت ایران در اوت سال ۱۸۷۱/جمادی‌الآخر ۱۲۸۸ پذیرفت که نقشه و یافته‌های یکجانبه گلداسمید مبنای صدور رأی نهایی قرار بگیرد.

قیام مردم بلوچستان علیه دخالت انگلیسی‌ها، در دوره مظفرالدین شاه

از ابتدای استقرار انگلیسی‌ها در سواحل بلوچستان، حملات پراکنده‌ای که نشانه اعتراض مردم به حضور بیگانگان بود، به نفع آنها انجامید. اما از آنجایی که مأموران و تلگرافچیان انگلیسی از حمایت دولت مرکزی ایران برخوردار بودند، اعتراض علیه حضور بیگانگان به صورت حملاتی پراکنده و سازمان نیافته بود. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه که شورش علیه ظلم و ستم حکام، بلوچستان را فرا گرفت، زمان مناسبی برای حمله به انگلیسی‌ها که مردم بلوچستان به آنها به چشم کافر و بیگانه می‌نگریستند، فراهم شد. چنین بود که هم‌زمان با شورش سردار حسین خان، خلیفه خیرمحمد که از روحانیان بلوچستان بود، مقابل حضور انگلیسی‌ها قیام کرده و علیه آنها اعلام

جهاد نمود.

حمله به منافع انگلیسی‌ها با تصرف پایگاه آنها در چابهار آغاز شد، اما بعد از مدت کوتاهی انگلیسی‌ها که تجهیزات پیشرفته‌تری داشتند، توانستند پایگاه خود را بازپس گیرند و از آنجا که مقابله مستقیم با نیروهای انگلیسی که از سلاح‌های پیشرفته‌ای استفاده می‌کردند، امکان نداشت، خلیفه خیرمحمد و نیروهایش، شروع به قطع سیم‌های خطوط تلگراف نمودند.^{۶۷}

در جریان یکی از حملات به تلگرافخانه انگلستان گریوز که رئیس خطوط تلگرافی از جاسک تا گوادر بود در اواخر نوامبر ۱۸۹۸/جمادی‌الاول ۱۳۱۶ق در کنار رودخانه راپیچ به قتل رسید. با کشته شدن این مأمور انگلیسی، سرپرسی سایکس که می‌توان او را مطلع‌ترین مأمور انگلیسی درباره بلوچستان دانست، مأمور سرکوب مردم شد. به نظر سایکس قیام مردم در بلوچستان در این زمان دو علت داشت:

۱. اعزام نشدن نیروهای دولتی بعد از مرگ ناصرالدین شاه به بلوچستان
۲. پیشرفت قوای سلطان عثمانی در خاک یونان که به نظر او شادی و غوغای کم‌نظیری بین تمام مسلمانان ایجاد کرده بود.^{۶۸}

سایکس همچنین نوشته است که غلبه سلطان عثمانی بر موطن اسکندر کبیر واجد اهمیت شایانی بود و عامه به ویژه طبقه روحانیون استفاده‌های تبلیغاتی زیادی از آن کردند.

پس از آغاز شورش علیه انگلیسی‌ها از طرف دولت ایران احمدخان دریاییگی با اطلاع از کشته شدن مأمور انگلیسی، مأموریت یافت از بوشهر برای سرکوبی مهاجمان حرکت کند و به سایکس نیز با ناو پیچن مأموریت داده شد «به محل وقوع حادثه برود و برای کشف مجرم حقیقی و محاکمه مرتکبین با مأموران ایران مساعدت و به طور کلی بر جریانات نظارت نماید».^{۶۹}

قبل از شروع عملیات علیه معترضان، سایکس لازم می‌دید که بداند آنها چه نوع سلاح‌هایی در اختیار دارند و تعدادشان چند نفر است و «ضمناً در اطراف نفاق و یا بر عکس اتفاق و به عبارت آخری روابط خصوصی آنها با یکدیگر تحقیقات کافی به عمل آید».^{۷۰} بعد از تحقیقات معلوم شد، تعداد شورشیان ۸۰۰ نفر است و دارای اسلحه‌های ته‌پر می‌باشند. اطلاعات لازم برای سرکوبی مردم از رئیس یکی از قبایل محل جمع‌آوری شد.

بعد از موفق نشدن به دستگیری شورشیان، انگلیسی‌ها، شماری از هموطنان تنگستانی را که برای سرکوب مردم بلوچستان به خدمت گرفته بودند، به غارت خانه‌ها، ساکنین سواحل بلوچستان مأمور کردند. سایکس در این مورد نوشته است: «تنگستانی‌ها را به تعقیب بلوچ‌ها مأمور نموده، از دور مجادله آنها را با دوربین تماشا می‌کردیم».^{۷۱}

بلوچ‌ها در این زمان تنها راه مقابله با نیروهای انگلیسی را، دفاع در تنگه‌ها و نواحی کوهستانی

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در...

می‌دانستند، در نتیجه در این مکان‌ها، به مقابله با آنها برخاستند. بعد از موفق نبودن عملیات انگلیسی‌ها، دریابگی به مردم این ناحیه پیام فرستاد، که اگر از تسلیم مجرمان خودداری نمایند، کلیه نخلستان‌های منطقه به آتش کشیده خواهد شد. سایکس در این مورد نوشته است که سردار سعیدخان از او درخواست نموده بود که از آتش زدن نخیلات صرف‌نظر شود و به سایکس قول داده بود که مخالفان انگلیسی‌ها را در منطقه دستگیر خواهد کرد.^{۷۲} اما باید توجه داشت که آتش زدن نخلستان‌های منطقه که تنها منبع درآمد و تغذیه مردم بود، باعث گسترده‌تر شدن قیام و تحریک مردم می‌شد، و در واقع صرف‌نظر نمودن از آتش زدن نخلستان‌ها به درخواست سردار حسین خان دست‌آویزی بیش نبود.

سایکس در این زمان از ناحیه رایج حرکت کرده و مأموریت مهم‌تری در بخش دیگری از بلوچستان داشت. روزنامه *حبل‌المتین* درباره وقایع بلوچستان در این زمان نوشته است:

بزرگان و اراکین و اعیان دولت و ملت به طرف مسئله بندر جاسک توجه فرموده‌اند یا از سرگرمی امورات شخصیه خود، ملاحظه خرابی‌های داخله سرحدات ایران و وقایع مؤلمه و حوادث معظمه که همه روز هر یک باعث هزار گونه خرابی و علت خطرهای بزرگ دولت و ملت است نمی‌نمایند و تصور نمی‌کنند که دولت همسایه برای کشته شدن یک نفر تلگرافچی به چه خیال سه جهاز جنگی خود را در بندر جاسک، لنگر اقامت داده و این همه مخارج را به امید کدام روز متحمل شده و می‌شود، دولت ایران را به بعضی چیزها دچار لشکرکشی کرده و خانه جنگی رعایای خود نموده، تا به حال پنجاه نفر از طایفه بلوچ مقهور و مظلوم کشته شده‌اند و همگی به جبال فرار کرده و زراعت و فلاحت آنها خراب شده است. آقایان صاحب‌منصبان و مأمورین دولت ایران در این وقت نازک اگر واقعه عظیمی از برای دولت ایران با این دولت حریص مملکت رخ نماید چه خواهند کرد.^{۷۳}

آنچه موجب شد سایکس عملیاتش را در این ناحیه نیمه‌کاره رها کند، گسترش قیام مردم بلوچ در بلوچستان تحت‌الحمایه انگلستان بود. سهراب‌خان گجکی حاکم ناحیه کیچ «خود را غازی و مجاهد قلم داده»^{۷۴} نماینده انگلیسی‌ها را در قلعه تربت (کیچ) دستگیر نموده و شرط آزادی او را تخلیه آن ناحیه توسط انگلیسی‌ها دانسته بود. مرکز مخالفت با انگلیسی‌ها بندر پسنی بود که در جنوب کیچ قرار داشت. بلوچ‌ها سیم‌های تلگراف را در این منطقه تا چندین مایل قطع کرده، دیرک‌ها را واژگون ساخته بودند و «چون مسلم بود که هرگاه این خبرها در بلوچستان شایع شود، عکس‌العمل‌های ناگواری خواهد داشت، لذا به وسایل مقتضی از شیوع آن جلوگیری به عمل آمد»^{۷۵}

سایکس اوضاع را در این زمان چنین گزارش داده است: «در این گیرودار یک عده از زمین‌پیمایان

و مهندسین تلگراف که در نقاط مختلف بلوچستان انگلیس مأمور و مشغول انجام وظیفه بودند مورد حمله بلوچ‌ها واقع می‌شوند. خلاصه اوضاع گوادر مغشوش و درهم و برهم بود و طایفه معروف رندینر^{۷۶} در اغتشاش شرکت کرده و غوغای غریبی برپا ساخته بودند، متصدی پست که زرتشتی بود، محرمانه به این جانب اظهار داشت، که هر شب انتظار دارد، سر او را از بدن جدا نمایند.^{۷۷}

انگلیسی‌ها که از گسترش حرکت مردم بلوچستان، علیه منافع خود به شدت وحشت داشتند، اردویی را از هندوستان مأمور سرکوبی مردم این ناحیه نمودند. نیروهای اعزامی از هند در حوالی بندر پسنی با بلوچ‌های مسلح که سایکس تعداد آنها را هزار نفر نوشته است روبرو شدند و نتوانستند در برابر توپ‌های انگلیسی مقاومت کنند و شکست خوردند. مه‌راب‌خان که رهبری شورش علیه انگلیس را در دست داشت از میدان نبرد نجات یافت ولی چند نفر دیگر از رهبران این قیام در جنگ کشته شدند و بدین ترتیب قیامی که داشت در سراسر بلوچستان گسترش می‌یافت خاموش گردید.^{۷۸}

سایکس پس از شورش‌های بلوچستان تحت‌الحمایه انگلیس به بلوچستان ایران و به منطقه کروان در نزدیکی جاسک که شورش اولین بار از آنجا شروع شده بود، بازگشت. در هنگام مأموریت او در بلوچستان تحت‌الحمایه انگلیس، پایگاه مشترک نیروهای ایرانی و انگلیسی مورد حمله قرار گرفته بود و نیروهای این پادگان از هم پاشیده و دریابگی نیز در یکی از جنگ‌هایش با بلوچ‌ها زخمی شده بود.^{۷۹}

آصف‌الدوله حاکم کرمان و بلوچستان، با اطلاع از ناکامی نیروهای دولتی، لشکری مجهز را به دستور صدراعظم ایران، امین‌السلطان برای مقابله با شورشیان اعزام کرد.^{۸۰} نیروی اعزامی از کرمان که از مقابله نظامی مستقیم ناتوان بود نخلستان‌های مردم ساکن در حوالی جاسک را به آتش کشید. سایکس در سفرنامه خود نوشته است که رهبر این قیام (خلیفه خیرمحمد) «دستگیر و در حضور جمعی از سران محل برای عبرت سایرین به دار زده شد.»^{۸۱} اما روایات محلی این حادثه را تأیید نمی‌کند و رهبر قیام به مرگ طبیعی درگذشته است. و بنابر شواهدی انگلیسی‌ها پس از این حرکت مردمی چابهار را تخلیه نموده و کلیه تجار هندی و حیدرآبادی که در چابهار و در پناه آنها به تجارت می‌پرداختند، به بندر گوادر رفتند.^{۸۲} از آن پس سیاست انگلیسی‌ها در بلوچستان دچار تغییرات عمده‌ای شد.

پانوشتها:

* مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد سراوان.

- ۱- این کمپانی در اواخر سال ۱۶۰۰م به موجب فرمان ملکه الیزابت با عنوان «شرکت تجار لندن که با هند شرقی معامله و تجارت می‌کنند» تأسیس گردید.
- ۲- هایپرک، پیتز، بازی بزرگ، ترجمه رضا کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۹، ص ۳۹.
- ۳- مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۵۰، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.
- ۴- رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹، ص ۱۰۹.
- ۵- کرزن، جرج، ن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ج دوم، ص ۳۰۹.
- ۶- بازی بزرگ، ص ۱۹.
- ۷- خلیج گواتر، محلی که رودخانه باهوکلالت (سریاز) در بلوچستان به دریای عمان می‌ریزد و مرز مشترک ایران و پاکستان در جنوب از این خلیج، شروع می‌شود.
- ۸- در آن زمان جاسک بخشی از بلوچستان به شمار می‌رفت.
- ۹- شهر بمپور در این زمان مهم‌ترین شهر در بخش غربی بلوچستان بود و شهر مهم دیگر بلوچستان در این زمان در بخش شرقی شهر کلات بود که شهر کوئته مرکز ایالت بلوچستان پاکستان در نزدیکی این شهر قرار گرفته است.
- ۱۰- شهر کچی از شهرهای مهم در جنوب بلوچستان، این شهر امروزه با نام تربت یکی از شهرهای ایالت بلوچستان پاکستان است.
- ۱۱- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رک: پاتینجر، هنزی، مسافرت سند و بلوچستان، ترجمه دکتر شاهپور گودرزی، تهران، انتشارات کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۹.
- ۱۲- هنت، جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۲۷۳ اق، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۷، مقدمه کتاب، ص ۳.
- ۱۳- رضاقلی خان هدایت، روضه‌الصفای ناصری، تهران، ج ۹، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۹، ص ۳۵۹.
- ۱۴- واتسون، رابرت گرانت، تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۱۵۲.
- ۱۵- جعفری، علی اکبر، «بلوچ و بلوچی» مجله سخن، اردیبهشت ماه ۱۳۴۳، ص ۷۹۲.
- ۱۶- بازی بزرگ، ص ۱۶۸.
- ۱۷- همان، ص ۱۲۲.
- ۱۸- گلد اسمید، ایران شرقی به نقل از: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۳، تهران، اقبال، ۱۳۵۸، ص ۹۶۵.
- ۱۹- تاریخ روابط ایران و... پیشین، ص ۹۶۶.
- ۲۰- رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان، به چاپ رسیده در نشریه فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۸، (کتابچه‌های بلوچستان).
- ۲۱- رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان، ص ۲۴۶.
- ۲۲- سازمان اسناد ملی ایران، میکروفیلم ۲۹۵، حلقه شماره ۶، پرونده ۵۸۰.
- ۲۳- محمدحسن حسینی معروف به آقاخان محلاتی، عبرت‌افزا، به اهتمام کوهی کرمانی، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۵، ص ۱۰.
- ۲۴- خورموجی، محمدجعفر، حقایق‌الانخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴، ص ۲۹.
- ۲۵- ویلیام کی، جان، تاریخ جنگ‌های افغانستان، به نقل از: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در قرن نوزده، ج ۱، ص ۳۳۷.
- ۲۶- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ، ج ۲، به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۵ق، ص ۳۵۱.
- ۲۷- عبرت‌افزا، ص ۵۶.
- ۲۸- همان، ص ۷۳.

- ۲۹- اداره اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه، اسناد سال ۱۲۶۳ قمری، کارتن ۵، پوشه ۴۰، ص ۱.
- ۳۰- رایین، اسماعیل، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲، ص ۳۴۳. نقل از یادداشت‌های کنل استوارت، مجموعه ایندین افیس.
- ۳۱- همانجا.
- ۳۲- نامه یکی از اخبارنگارهای ایران به وزارت امور خارجه، اداره کل اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه، اسناد مکمل سال ۱۲۷۰ قمری، دفتر شماره ۵.
- ۳۳- برای کسب اطلاعات بیشتر درباره حادثه بمپور، ر.ک: *روضه‌الصفای ناصری*، ج ۱۰، رضاقلی خان هدایت، تهران، کتابفروشی‌های مرکزی، پیروز و خیام، ۱۳۳۹، ص ۳۶۳؛ و *ناسخ‌التواریخ*، ج ۲، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۸۵ ق. ص ۳۶۴.
- ۳۴- اداره کل اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند پیشین.
- ۳۵- رایت، دنیس، *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*، ج ۱، ترجمه کریم امامی، تهران، نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، ۱۳۶۴، ص ۱۵۶.
- ۳۶- *تاریخ روابط ایران و ...*، ج ۳، ص ۷۸۴.
- ۳۷- این ایل از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ایلات بلوچستان به شمار می‌آید. امروزه بیشتر افراد این ایل در بلوچستان پاکستان زندگی می‌کنند، رندها به مانند سایر قبایل بلوچ همواره مدافع مرزهای ایران بودند و همیشه با سیاست‌های دولت‌های مرکزی همسو بوده‌اند.
- ۳۸- مکاتبات وزارت خارجه ایران با سفارت انگلیس در مورد خطوط تلگراف به تاریخ چهاردهم ذی‌قعدة ۱۲۷۹ ق. اسناد سال ۱۲۷۷-۸، کارتن ۹، پوشه ۱۳، صص ۸ و ۱۰.
- ۳۹- همانجا.
- ۴۰- همانجا.
- ۴۱- سازمان اسناد ملی ایران، میکروفیلم ۲۹۵، حلقه ۴، پرونده ۲۲۰، ص ۴.
- ۴۲- نامه دیکسون به الیسون، ۱۴ مارس ۱۸۹۶، به نقل از کاظم‌زاده فیروز، *روس و انگلیس در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۴، ص ۳۷.
- ۴۳- ترنر یو، *پیوکارلو، رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان*، ترجمه عباس آذرین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۱.
- ۴۴- *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس*، ج ۳، ص ۹۴۵.
- ۴۵- مجتهدزاده، پیروز، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران، شیراز، ۱۳۷۸، ص ۳۴۶.
- ۴۶- نامه میرزا معصوم خان به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه، ۱۶ شعبان سال ۱۲۸۷، کارتن ۱۶، پوشه ۱۳.
- ۴۷- نامه محرمانه حکومت هند به گلداسمید به تاریخ ژانویه ۱۸۷۱، به نقل از امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ص ۳۴۷.
- ۴۸- نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه در مورد اقدامات گلداسمید، ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۸۷، اسناد سال ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۳۸.
- ۴۹- نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۳۹.
- ۵۰- همانجا.
- ۵۱- نامه میرزا معصوم خان به وزارت امور خارجه، به تاریخ ۲۶ ذی‌قعدة ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۵، ص ۲۶.
- ۵۲- از شهرهای بندری بلوچستان پاکستان در سواحل دریای عمان.
- ۵۳- تلگراف گلداسمید به الیسون وزیرمختار انگلیس در تهران، به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۸۷۱، اسناد سال ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۲۵.
- ۵۴- نامه محرمانه میرزا معصوم خان به میرزا سعیدخان، ۱۳ ذی‌الحجه ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۲.
- ۵۵- از نواحی وسیع و مهم بلوچستان که امروزه بخشی از منطقه شمالی ایالت بلوچستان پاکستان را تشکیل می‌دهد.
- ۵۶- از شهرهای بلوچستان پاکستان.

- ۵۷- نامه میرزا معصوم خان به میرزا سعیدخان، ۲۴ ذی‌الحجه ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۹.
- ۵۸- حاکم کرمان و بلوچستان.
- ۵۹- سند پیشین.
- ۶۰- نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه درباره درخواست ابراهیم خان، ذی‌الحجه ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷، ص ۵.
- ۶۱- سردار فقید محمدخان نایب خان کلات و نماینده او در کمیسیون مرزی و مأمور سیاسی دولت هند انگلیس در کلات بود.
- ۶۲- نماینده انگلیسی‌ها در دربار خان کلات. پس از درگیری خان کلات (محراب خان) با انگلیسی‌ها و کشته شدن او به همراه ۴۰۰ نفر از همراهانش انگلیسی‌ها به منظور نظارت بر اوضاع کلات یکی از مأموران خود را به عنوان نایب‌الحکومه در کلات مستقر کردند.
- ۶۳- نامه میرزا معصوم خان به وزیر امور خارجه به تاریخ ۹ ربیع‌الاول ۱۲۸۸ق، ک ۱۳، پ ۲۵، ص ۴۳.
- ۶۴- همانجا.
- ۶۵- نامه وزارت امور خارجه به وکیل‌الملک حاکم کرمان و بلوچستان، صفر ۱۲۸۸، ک ۱۳، پ ۲۵.
- ۶۶- تلگراف از میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه به میرزا معصوم خان، اسناد سال ۱۲۸۷، ک ۱۳، پ ۱۷.
- ۶۷- دامنی، عبدالغنی، سیمای تاریخی بلوچستان، تهران، انتشارات پاسارگاد، ۱۳۸۰، ص ۲۵۲.
- ۶۸- سایکس، سرپرسی، سفرنامه سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶، ص ۳۰۶.
- ۶۹- سفرنامه سایکس...، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.
- ۷۰- همانجا.
- ۷۱- همان، ص ۳۱۰.
- ۷۲- همان، ص ۳۱۱.
- ۷۳- روزنامه حبل‌المتین، دوشنبه ۲۶ ذی‌عده ۱۳۱۵، ۱۸ آوریل ۱۸۹۸.
- ۷۴- سفرنامه سایکس...، ص ۳۱۶.
- ۷۵- همانجا.
- ۷۶- به هنگام تعیین حدود مرزی بلوچستان در کمیسیون اول، محل سکونت ایل رند در دو سوی خط مرزی قرار گرفت، این طایفه با واگذاری بخش وسیعی از محل زندگی خود به صورت تحت‌الحمایه انگلیسی‌ها ناراضی بودند و با مشخص شدن حدود مرزی اولین اعتراض‌ها در بلوچستان توسط این گروه ظاهر شد و در سال ۱۲۸۹ق یک سال بعد از تشکیل کمیسیون مرزی، انگلیسی‌ها را در بلوچستان مورد حمله قرار دادند.
- ۷۷- سفرنامه سایکس...، صص ۳۱۸-۳۱۷.
- ۷۸- همانجا.
- ۷۹- سفرنامه سایکس...، صص ۳۲۶-۳۳۵.
- ۸۰- همان، ص ۳۳۰.
- ۸۱- همانجا.
- ۸۲- سیمای تاریخی بلوچستان، ص ۲۵۴.